

بیک دادوی سوادکوهی در آمدن به حضرت خاقان قاجار دودل مانده و در محل موسوم به شیر دره سقناق ساخته در آن اتراق داشتند، تنی چند با مولانای مذکور روانه حضور کرده به بعضی معاذیر متردّدانه متمسک شدند و خدیو مُلک آرا به مسامحه و مدارا گذرانید و منتظر فتوحات جدیده عدیده بود که الصبر مفتاح الفرج.

ذکر آمدن

رستم خان زند [۷۷] به مازندران و

هزیمت یافتن از جعفر قلی خان و

غارت ترکمانیه سوادکوهی را و

اختلال حال علی مراد خان زند

علی مراد خان زند چون از شکست محمد ظاهر خان و مقتول شدن او و ائتلاف چندین هزار کس از الوار و فرار مهر علی خان و حاجی رضاخان و هزیمت شیخ ویس خان فرزند خود مستحضر گردید، دریای غضبش به جوش در آمده جمعی را مورد عتاب کرده بار دیگر گروهی از عساکر خود را به سرداری رستم خان زند که مردی دلیر بود روانه مازندران نمود. مأمورین رکاب سردار از بیم سنان دلیران قاجار غالباً در عرض راه فرار کرده بازگشتند و به اوطان خود رفتند، دیگران ناچار به مطاوعت سردار الوار به سوادکوه آمدند. جعفر قلی خان برادر و سپهسالار را خدیو نامور با گروهی دلیران باسل به رزم رستم خان روانه فرمود. رستم خان از سرخه رباط در کمال احتیاط به زیراب رسیده از شیرسیاه مازندران که بسا دیو سپید در خون سرخ آغشته بود خبردار آمده ناچار به مقابله و مقاتله او آمد:

تنی لرز لرزان رخی سندروس

بنیاد مبادرت به مبارزت و مقاومت به مکا وحت کرد، از دو طرف دلیران یل پای به میدان نهاده دست به معرکه آرائی گشادند. رستم خان اگرچه بس دلیر بود ولی با حمله های سپهدار رستم کردار قاجار برنتافت، زیرا که جعفر قلی خان در سپهداری و جنگ افراسیاب عصر و اسفندیار دهر بود. چون جمعی از سپاه الوار به قتل در آمدند، سردار قاجار حمله بر رستم خان برده نیزه بر کمرگاه وی آشنا کرد و رستم

خان از آن رمح رامح شکار خود را دزدیده روی به گریز نهاد، چون پیرزال از سهم سهام سپهبد سام حسام به هزیمت رفت:

بیت

نه هر جا توان مرکبی تاختن که جا جا سپر باید انداختن
تقی نام شاه کوهی استرآبادی که مردی مبارز و سرکردهٔ تفنگچیان شاه کوه بود در
این واقعه به گلولهٔ تفنگی که از قلعهٔ شاه کوه بر او فکندند به قتل رسید، چون عظمای
سوادکوهیه در نزد علی مرادخان بودند، بتاخت و تاز دواب و اغنام و گاو و خبول
ایشان اعلام رفت، تراکمه دشت که در این شیوه بی نظیرند به غارت سرای و احشام
و دواب و اغنام آن طایفه پرداختند، قریب صد هزار (۱۰۰۰۰۰) مادیان و گاو و
گوسفند به تاراج رفت.

چون این خبر به علی مردان خان رسید دل در برش بطپیدن آمد، زیرا که در انجام
معرم و آغاز صفر، خان قاجار را روز به روز فتح در فتح و ظفر در ظفر متوالی و
متواتر؛ و او را هزیمت در هزیمت و شکست در شکست همی رسید، امارت اقبال
در خان جلیل الشان قاجار محقق گردید و علامت ادبار در دولت خان الوار میرهن
آمد، چندانکه اراده کرد که سپاهی و سرداری مجدداً به مازندران مامور کند احدی
قبول ننمود، و صریح پاسخ دادند که:

در کام نهنگ رفتن و به کنام پلنگ خفتن از دخول به جنگل
مازندران اسهل است و به دشنهٔ جگر خود دریدن و سر خویش بریدن
از مقابلهٔ قاجاریه و محاربهٔ تراکمه و مبادرت دارالمرزیه اجمل. دویار
چندین هزار لشکر الوار به استرآباد و دارالمرز رفتند و یکی از هزار باز
نگردید. در حضور خود ما را کشتن بهتر از فرستادن به این ولایت
است.

چون علی مراد نامراد جوانی به این صراحت شنید چند نفر از سران زندیه که در
رکاب پسرش شیخ ویس خان به ساری بودند و او را به فرار و مراجعت به طهران
تصدیق نمودند به قتل اندر آورد و هزیمتیان مازندران را به اوطان خود رخصت داد
تا تتمهٔ سپاه از ایشان دل شکسته و متوحش نگردند. و در این ایام که سران لشکر با
وی سخنان درشت گفتند و از سفر مازندران ابا کردند، وی از آن گروه برمید و به

شرحی که صاحب تاریخ زندیه میرزا صادق نامی نگاشته سران طوایف از وی هراسان و خایف و بی‌رخصت وی روانهٔ اصفهان و پارس شدند، و باقرخان خراسکانی اصفهانی که از جانب علی مراد خان در اصفهان همی زیست در بر روی هزیمتیان بر بست.

ذکر اتمام کار علی مراد خان زند و وفات او در حوالی اصفهان و عزیمت پادشاه گیتی پناه کامکار آقا محمد خان به تسخیر عراق

علی مرادخان پس از این صدمات و لطمات به غایت مرده دل و افسرده طبع آمد، عزم رجعت به عراق و فارس کرد و به واسطه کثرت شرب خمر و سفک خون زید و عمر مزاج و طبیعت وی منحرف گردید و مرض استسقای لحمی بر وی عارض شد:

در سمن فرقهها است تا آماس

علی الجملة در این حالت جعفر خان زند برادر امی وی و فرزند صلیبی صادق خان برادر کریم خان که حکومت زنجان و خمسه داشت لوای خودسری و سروری برافراشت، داعیه خود آشکارا کرد و با استعدادی کامل از جانب همدان روی به تسخیر اصفهان آورد، کارگزاران علی مراد خان او را به لباسهای پنبه دار می پوشیدند و در اخفای مرض مهلکش می کوشیدند و در تخت روانش نهاده به عراق می بردند و بر وی روز می شمردند تا در منزل مورچه خورت در تخت روان شاهد جسمش از لباس رخت روان عری و بری گردید:

بیت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد به خنده جهان گفت کاو نیز شد
وفات علی مراد خان زند در اواخر شهر ربیع الاولی سنه یکهزار و صد و نود و هشت (۱۱۹۸ هـ / فوریه ۱۸۷۴ م) اتفاق افتاد مدت ملکش دو (۲) سال [۷۸] بوده و

مدت صادق خان سه (۳) سال به طول انجامید.

اجلوس جعفر خان زند

و جعفر خان زند به اصفهان رفته جلوس کرد:

علی مراد برون شد نشست جعفر خان

و او شیخ ویس پسر علی مراد خان را به دست آورده کور کرد و مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران خاقان قاجار که از آن حضرت مایوس و به زندیه مأنوس شده بودند بعد از امید نوید گردیدند، و مرتضی قلی خان به فزوین و گیلان و طالش رفته از آنجا به بادکوبه و قبه و روس روی کرد و عقده از کارش نگشاد، آخر الامر در آن بلاد مرد. و رضا قلی خان نیز چنانکه سابقاً اشارتی رفت در خراسان نقد هستی را از دست داد و کار دولت سلطان گیتی ستان و الاجاه حضرت خاقان ذیشان آقامحمدخان قوام و نظام و قوت و دوام گرفت و این همه مخاصمه و معاندت اخوان و اقارب و ایل والوس حاصلی نبخشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء^۱ نعم ما قال:

نظم

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

در ذکر تصمیم رأی

حضرت دارای کشورگشای پادشاه گیتی پناه

آقا محمد خان قاجار بن سلطان مغفور محمد حسن خان بن

فتح علی خان قوینلو به تسخیر طهران و

منازعه با نجف خان زند سردار جعفر خان و

شکست یافتن سردار

چون جعفر خان زند بر مسند حکومت عراق و فارس بر آمد، نخست نجف خان

۱. سورة مائده، آیه ۵۴: این فضل خداست که به هر کس بخواهد عطا کند.

زند را به سرداری طهران و مازندران مأمور نموده، چون در هنگام محاصره شهر طهران این اخبار به مسماع خدیو قاجار رسید، مجنون خان پازوکی را که مردی عاقل بود به اتمام کار محاصره طهران گذاشته و خود با فوجی از دلاوران جلادت کیش بر جناح استعجال نجف خان زند را استقبال کرده در قم مقابله افتاد. و سردار زند در شهر قم محصور و منهزم شد و شهر قم به تصرف در آمد، و نجف خان زند به اصفهان فرار کرد.

و بعد از تسخیر قم و تدمیر سردار الوار موکب نصرت کوکب پادشاهی و رایت ظفر آیت شهریاری در پانزدهم شهر ربیع الثانیه از قم عزیمت کاشان فرمود، سردار دیگر جعفر خان زند، عرب محمد خان که به اعانت و تقویت نجف خان مأمور بود به کاشان رسیده از هزیمت نجف خان از راه نطنز به جانب عراق آگاهی حاصل کرده در کار خود متردد بود که فوجی از پیشتازان سپاه جزار پادشاه قاجار بر سر عرب محمد خان ترکتازی کردند، جمعی از سپاه او را به قتل آوردند و بسیاری را اسیر نمودند او نیز گریزان به جانب جعفر خان رفته خان زند را متزلزل و متولول کرد.

عقلای دولتخواه جعفر خان زند در اصفهان اجتماع کردند و مجلس محاورت و مشاورت فرو چیدند، آخر الامر امر بر آن مقرر شد که احمد خان پسر آزاد خان افغان که پدرش از حمله سپاه قاجار از ارومیه به گرجستان فرار کرده بود سردار نمایند که مکافات پدر خود را از پسر سلطان مغفور محمد حسن خان قاجار سعید شهید در خواهد و تقی خان زند را که در هنگام وفات وکیل و مراجعت خاقان بی عدیل به دارالمرز در مرز ری سردار بود و شهریار قاجار او را اسیر کرده تنبیهی خوب کرده بود و چوب زده بود با فرزند آزاد خان افغان ردیف و حلیف کردند. آنچه کمال مرتبه ابهت و عظمت و شوکت و حشمت بود از سواره و پیاده و خیمه و خرگاه و بارگیر و سلاح و نقود و متاع و امتعه و خلایع و سواران الوار ممسنی و کوهکیلوبه و فارسی و عراقی و بختیاری با وی تدارک و تهیه کردند و او را به محاربه خاقان اعظم و سلطان معظم حضرت آقا محمد خان قاجار گسیل نمودند که او سد راه سیل خانه فکن و مانع آن صفدران صف شکن گردد، و سپاهیان دیگر فوج فوج و دسته به دسته تدریجاً و فوراً بدو پیوندند و راه جیش گردون طیش جنود نامعدود خاقان قاجار را از کاشان به عراق بریندند.

در ذکر

محاربه سپاه نصرت پناه سلطان قاجار و
شهریار کامکار حضرت آقا محمد خان با
احمد خان ولد آزاد خان سردار جعفر خان و
تقی خان زند و هزیمت سپاه الواریه

احمدخان پسر آزادخان افغان که سابقاً رشحی از شرح حالش مرقوم شده با تقی خان زند و چندین هزار پیاده و سوار روانه کاشان شدند، و حضرت شهریار قاجار آقامحمدخان با آنکه مقدمه الجیش سپاه او عرب محمدخان را از کاشان منهزم کرده بودند، از غایت حزم و رعایت قواعد رزم از قم به کاشان به تأسی و آهستگی همی رفت، زیرا که دانسته بود که التائی من الرحمن و العجلة من الشیطان و در منزل معروف به سنسن شش فرسنگی کاشان به انتظار ورود جنود سردار افغان و زند توقف فرمود، چون سپاه مذکور تقدم نمودند و تدبیر کردند که در وقت کوچ اردو و عرض راه که جیش گردون طیش بی نظام و انتظام به عبور و مرور می پردازند فرصتی کرده بر سر ایشان تازند، همانا ندانستند که این دارای کشورگیر با تدبیر که سالها به گرمی و سردی تموز و دی روزگار مجرب و عمرها به شیرینی و تلخی شهد و می دوران مهذب گشته، اندیشه اش بر اندیشه ها سبقت دارد و آنچه در خاطر معارض و معاند آید در آئینه ضمیرش پرتوپذیر است، لذا شهریار عصر از سنسن قصد منزل نصرآباد کرده [۷۹] با نظامی قوی و قویم و انتظامی متین عظیم مرحله پیماکردید.

و احمد خان افغان آن روز را گاه فرصت شمرده با سپاه همراه خود نهضت گزیده متوجه نصرآباد شده قانون لشکرکشی و سپهداری را با دو سه فرسنگ به ایلغار امر کرده که در سرکوچ خود را به مقابله لشکر پرخاشخو دارای قاجار و خدیو کامکار آقا محمد خان آورد و کاری از پیش برد، این تدبیر خام مایه خستگی و توانی و سستی راکب و مراکب سردار افغان شده، وقتی رسیدند که عساکر سلطان قاجار را در کمال نظام دیدند. هراول و فراول چون لشکر چنگیز برآراسته و جوانغار و برانغار چون عسکر تیمور به پیراسته، قلب و جناحین به استواری البرز محکم کرده و مقدمه و

ساقه چون دماوند و الوند استحکام داده.

لهذا ناچار در حوالی نصرآباد با سپاه نصرت قرین خدیو قاجار بنیاد مقابله نهاد و سپاه خود را دسته دسته و فوج فوج و تیپ تیپ نظم و ترتیب داد و منتظر طوفان بلا بایستاد.

دارای مُلک آرای کامکار و شهریار سپه کش قاجار، جعفرقلی خان سپهدار را در میمنه میمون و علی قلی خان دیگر برادر خود را در میسره همایون گذاشته، امرای دولو و قوینلو و افشار و قراگوزلو و بیات و خلج دارالمرزیه را به قانونی که مصلحت وقت می دانست جا به جا و محل به محل و صف به صف کبئیان مرصوص در هر مقامی مخصوص کرد، نوبتیان پنج نوبت نواز را نوبت خروش و هنگام سرود و سروش در رسید، نای رزمی ناله برداشت و کوس به فغان در آمد، سنج نغمه سنج گردید و طبل غریو برکشید، سواران ترک و تاجیک را خون در عروق جوشیدن گرفت و توسنان ترکمانی و تازی لگام خای شدند به یک بار:

نظم

سبک شد عنان و گران شد رکاب	بجنبید لشکر چو دریای آب
ده و گیر برخواست با دار و برد	هوا چون بیابان شد از تیره گرد
یکی بزم گه بود گفتی نه رزم	دلبران در او باده خواران بزم
غو کوسشان زخم بریط سرای	دم کاو دم ناله چنگ و نای
روان خون چو می ناله شان بانگ ریز	پیاله سر خنجر و نقل تیر
به هر گوشه ای مستی افتاده خوار	چه مستی که هرگز نشد هوشیار
کار از تفنگ و تیر به خنجر و شمشیر کشید،	دلاوران دو سوی در هم ریخته و با
طپانچه و شمشیر و دشنه یکدیگر را می کشتند و سر یکدیگر را جدا می کردند،	
ترکان قاجار افراسیاب وار حمله می بردند و تراکمه استرآباد چون صرصر عاد بنیان	
می کردند، طایفه اکراد و افشار در زندیه و الوار چون آتش در خرمن و گروه قراگوزلو	
و بیات در فارسیه و ایلات چون خروس بارزن در افتاده بودند، دلبران خلجستان با	
افاغنه آن کردند که سبطیان کلیم با قبطیان فراعنه نمودند، و سواران دارالمرز با	
پیدادگان بختیاری چنان در آویختند که جنگ آوران بهمن با سپاه فرامرز، از شریان	
اعدا چشمه خون جریان گرفت و از بند بند گوان زندرود، زنده رود به دجله رسید،	

سرها تن را وداع گفتند و تن‌ها تنها از سرها به خاک خفتند، افغانِ افغان از نصرآباد به قندهار رسید و فریاد فارسان فارسی از کاشان به شیراز رفت.

مع‌القصة احمدخان بن آزادخان از بیم گرفتاری آلعود احمد گفته راه عراق سپرد و تقی خان زند در کمند دلیران زند بند اسیر آمد. و مدت این جنگ چهار (۴) ساعت اتصال داشت و در هنگام ظهر روز مذکور کار نبرد و قطع و فصل فتح و ظفر به شمشیر قاطع انفصال پذیرفت. اموال و ائمال سردار افغان بر جای ماند و در دست سپاه منصور درآمد، لشکرِ منهزم به وحشی و دهستی خود را به عراق رسانیدند که جعفرخان [زند] قوه ماسکه را از دست داد و به فضیحتی تمام از عراق روی به فارس نهاد.

ذکر فرار

جعفر خان زند از اصفهان به شیراز و

ورود شهریار قاجار از نظنز به اصفهان و

تسخیر مملکت عراق به حکم حکیم علی الاطلاق

مرد وقایع‌نگار منصف را در ترقیم سوانح رفته غرض نباید و عصبیت نشاید و در هر مقامی چنانکه مقتضی محل است بیانی مناسب در خور است، بینندگان با بینش این گونه نگارش را محمول بر اغراقات و اغلاقات ننمایند و در هر بیانی به تواریخ گذشتگان نظر تدقیق گشایند، و اگر در واقعه فرار جعفر خان شبهتی کنند به دفتر میرزا صادق نامی تفرشی جامع تاریخ زندیه که معاصر و مداح خان مذکور است در نگرند که گزارش این واقعه مجمل نگارش اوست:

چون خبر هزیمت احمد خان افغان و قتل تقی خان زند و دیگران مسموع جعفر خان گردید به حدی بیم و هراس بر مزاجش مستولی شد که سکونت در اصفهان نتوانست، زیرا که بهترین سپاه وی این گروه بودند که هزیمت شدند و کوچ و خانواری اغلب متابعانش از زمان علی مراد خان تا این اوان در عراق بودند و توقف را صلاح خان ندیدند و متفرق شدند، هزار (۱۰۰۰) رأس استر به جهت حمل و نقل خزینه و دفینه و اثاثه سلطنت و شوکت و حرکت ملتزمین رکاب و کوچ و بنه

اصحاب مقرر کرد و خود در کمال تشویش از اصفهان مصمم فرار شد و جمعی به جلفا رفتند که فردا در کاب خان روانه شیراز شوند، آن شب جماعتی از اتراک افشار اوصانلو و شیروانی و اکراد خراسانی سر به شورش برآورده به قصد غارت خزاین و اناثه وی مستعد بودند. علی الصباح پانصد (۵۰۰) استر بار کرده که روانه جلفا و از آنجا به جانب فارس [۸۰] فارس و راکض شوند.

در هنگام رکوب خانِ منهزم مغلوب، صدای تفنگ اکراد و اتراک فلک پیما شد و به عزم غارت از جای برآمدند و جعفر خان ثبات نورزیده رهائی خود را اولی دیده مهمیز بر اسب گریز آشنا کرده و طاغیان به یغمای اسباب او و همراهان وی اقدام کردند. در کوچه بندهای اصفهان زیاده از دو سه هزار (۲۰۰۰-۳۰۰۰) کس اجتماع نمودند و با همراهان وی منازعه در پیوستند و جمعی را به قتل آوردند بارهای بسته را به ضرب شمشیر بندگیسخته فرو ریختند، یغما نمودند و اموالی زیاده از حصر به غارت بردند، و استربانان نیز با آنان مشارکت داشتند، باقرخان خراسکانی نیز از حبس بر آمده اظهار جلالت نمود.

الحاصل جعفرخان به افتضاحی تمام خود را به دو منزلی شیراز رسانید، صید مرادخان بنی عمّ او که در شیراز نیابت و ایالت داشت ترک سرکشی و داعیه کرده ترحمأ او را استقبال و به شیراز راه داد و جعفرخان این معنی را فوزی عظیم شمرده کمال امتنان از صید مراد خان حاصل نمود.

و حضرت شهریار فاجار پرویز حسب چنگیز نسب بعد از شکست الواریه از دنبال غزالان جسته و تذروان پر شکسته نهضت فرمود و به عزم صید جعفر خان زند و قطع گفتگوی چون و چند بال استعجال گشود و به حوالی اصفهان رسید، معلوم افتاد که حریف ضعیف فرار اختیار کرده و گریخته است. حضرت جم رتبت آقا محمد خان وارد اصفهان گردید و در عمارات مبارکات شاهان صفویه نزول گزید، باقرخان [خراسکانی] به مراسم عبودیت و خدمت پرداخت و لشکر منصور پادشاهی در جایهای مناسب منازل گرفتند، و جمعی در میدان مشهور به نقش جهان ساکن شدند، و نواب جعفرقلی خان و علیقلی خان در عمارات چهل ستون و انگورستان نزول گزیدند. و باقرخان خراسکانی به حکومت اصفهان مفتخر گردید. و حضرت شهریاری آقامحمدشاه مدت دو (۲) ماه در عراق توقف داشت

مالیات شش (۶) ماهه با پنج هزار (۵۰۰۰) تومان پیشکش واصل خزینة عامرة سلطانی شد، و دیناری اجحاف به احدی دست نداد! خانواری افشاریه و ایلات و اتراک و زند، هزاره و مافی و چاردولی را مأمور به مازندران فرمود و بعضی در راه خلاف کرده به کرمانشهان و گلپایگان رفتند. و حضرت سلطان قاجار قصد تسخیر فارس کرده، معروض داشتند که: احمد خان افغان و دوازده هزار (۱۲۰۰۰) جزایرچی عراقی در گلپایگان اجتماع دارند. دفع آنها را لازم شمرده از اصفهان به عراق و ولایت بختیاری جازم گردید.

ذکر محاربه با

احمد خان و حبیب الله خان و ابدال خان و قتل و هزیمت بختیاری و متابعت اهالی عراق با خدیو آفاق

جیوش بحر خروش شهریار کامکار قاجار به جانب چمن قهیز در جنبش آمدند و در ایام شهر شعبان به آن حدود رسیدند. و چون سپاه رزمخواه به منزل آتشیگاه نزول کرده معروض شد که: گروه مذکوره پای جلادت در پیش نهاده به قریه عسکران آمده‌اند. موکب پادشاهی نیز به قریه محمدی یک فرسنگی آن لشکر نهضت فرمود. دیگر روز احمد خان و آن سپاه قریب شدند و به پای خویش به مقتل آمدند. مجملاً اینکه دو عسکر در منزل عسکران مقابله کردند و احمد خان افغان ولد آزاد خان و ابدال خان و حبیب الله خان بختیاری و اکابر فراهانی و گلپایگانی با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس از جزایرچی و سوار صفوف برآراستند و رزم در پیوستند، شنلیک جزایر و تفنگ در کوه و دشت نفخه صور در افکند و غوغای عراقی و بختیاری از ایوان کیوان در گذشت، سواران خسرو منصور بر صفوف عراقیان مغرور بتاختند و ایشان را پریشان ساختند. حضرت شهریار با میمنه و میسره حمله بر آن سپاه برده پای ثبات ایشان لغزیدن گرفت و از پیش به در رفت، لهذا از مرکز خود واپس نشستند و سراپا در هم شکستند.

لمؤلفه

شکست دشمن را همچنان عقاب تذرو
 گریخت دشمن ازو همچنان ز شیر شگال
 بلی ز آیت فرقان هزیمت ابلیس
 بلی ز رایت مهدی هلاکت دجال

از آن پس که به سنگر گریختند، سنگر نیز مفتوح شد، و ابدال خان بختیاری را بخت یاری نکرده گرفتار گردید. و به حکم شهریار او را گردن زدند، و دیگر خوانین اسیر را نیز به حضور آوردند به توسط چراغ علی خان بختیاری پروانه نجات یافتند و قبول ملازمت رکاب کردند.

و حکم همایون به غارت و تاراج طوایف بختیاری جاری شد و در چند روز قریب به هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) دواب و اغنام به غنیمت گرفتند، و در دویم رمضان در محال فریدن به سر رفت و موکب ظفر کوکب دارای معظم نصرت توأم و شهریار مظفر منصور از آنجا به چمن سنگ باران نهضت فرمود و سپاه ظفر همراه روزی چند در آن متنزهات بیاسودند و عیش و عشرت کردند، و ایام صیام در آن چمن پر سنبل و سمن به قعود و قیام به سر بردند، و در اواخر رمضان المبارک به ملایر نزول و عریضه اسمعیل خان فیلی والی لرستان با پیشکش لایقه رسیده و اظهار متابعت گزیده کماکان به ولایت لرستان برقرار و به خلعت و فرمان قرین افتخار شد.

و در چهارم شوال اردوی بزرگ شاهانه به همدان در رسید و بعد از انتظام آن صفحات در بیست و هفتم شوال این سال روانه طهران گردید.

ذکر فتح

دارالسلطنه [۸۱] طهران و ورود حضرت
 شهریار نصرت شعار سلطان جهانگیر کشورستان
 آقا محمد خان قاجار در آن دیار و
 قلع و قمع مخالفین
 خیانت کردار

بر حقیقت جویان پوشیده مباد که ری و راز دو برادر بودند به موافقت یکدیگر

شهری بنا نمودند شهر را به نام یکی ری خواندند و اهالی شهر را به نام دیگری رازی گفتند تا هیچ کدام بی نام نمانند و آن شهر را بلاد قدیمه و مداین عظیمه بود. طولش «فوک» و عرضش «له‌ها» بوده.

و گفته‌اند که حضرت شیث بن آدم علیه السلام آنجا را بنا فرموده و هوشنگ شاه پیشدادی بر عمارتش بیفزوده و پس از خرابی منوچهر بن ایرج آن را مرمت کرد و دیگر بار روی به خرابی آورد، مهدی خلیفه عباسی آن را تعمیر نمود تا در زمان دولت چنگیز خان چنانکه در تواریخ مسطور است از اختلاف اهالیش به قتل عام رفت و دیگر آبادی نگرفت، آبش ناخوش گوار و هوایش ناسازگار بود و به سبب بستگی طرف شمال و گشادگی سمت جنوب هوایش وبا انگیز و نامرغوب است. چنانکه حکیم خاقانی گفته:

بیت

دیدم سحرگهی ملک الموت را به خواب

بی‌کفش می‌گریخت ز دست وبای ری

و مع هذا حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نوشته که: هشت صد هزار و شش صد و نود و شش (۸۰۰۶۹۸) خانه در ری مسکن داشته‌اند.^۱ و شیخ نجم الدین دایه رازی صاحب مرصاد العباد نگاشته که در فتنه چنگیزی از ری که مسقط

۱. چاپ سنگی: هشت هزار و هشت صد هزار و شش صد و نود و شش.

۲. حمدالله مستوفی گوید: ری از اقلیم چهارم است و اُم البلاد ایران و به جهت قدمت آن را شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالذات «عوک» و عرض از خط استوا «له‌ل» شهری گرمسیری است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوارنده، و در او وبا بسیار بود، و در این معنی گفته‌اند:

دیدم سحرگهی ملک الموت را به خواب

گفتم: تونیز؟ گفت: چو ری دست برکشد

بو یحیی ضعیف چه سنجد به پای ری
و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم مناظره شد، هر یک هنر شهر خود عرض می‌کرد. اصفهانی گفت: خاک اصفهان مرده را تا سی چهل سال نریزند. رازی گفت: خاک ری مرده سی چهل سله را بر دو دکان به داد و ستد دارد و نمیراند. و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید. شهر ری در زمان اسلام خرابی یافت مهدی بالله محمد بن ابودانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار (۳۰۰۰۰) مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه (۲۷۵۰) مناره در آن بود، دور باروش دوازده هزار (۱۲۰۰۰) گام است (نزهة القلوب، ص ۵۷).

رأس من است هفتصد هزار (۷۰۰۰۰۰) نفر مردم معروف و معتبر به قتل در آمدند. الحاصل تهران و مهران در این اراضی دو قریه بودند و بعد از خرابی ری بازماندگان این نواحی به تهران جمع شدند و سکونت گزیدند و رفته رفته از اجتماع خلایق صورت آبادی گرفت و خلایق متفرقه در آن ساکن شدند تا در دولت صفویه، شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی (ره) که دارالملکش شهر قزوین بود از این سبب که جد اعلای آن سلسله علیه سید حمزه در جوار جناب سید عبدالعظیم حسنی نورالله مرقد مدفون بود و گاه گاه به زیارت آن مراقد مطهره آمدی و در حوالی طهران نخجیر و شکار کردی به آبادی طهران رغبت کرد و برج و باروی متین بر آن شهر بیفزود و حکومت آن را به دولت خواهان خود تفویض نمود.^۱

و بعد از وی شاه عباس به آبادی اصفهان میل نمود و به عمارات مازندران اهتمام کرد.

و پس از انقراض دولت صفویه و افشاریه، کریم خان بن ایناق زند چون با سلطان ظفرمند محمدحسن خان منازعتی محکم داشت نزول و توقف در این شهر را صلاح دولت خود پنداشت، زیرا که به ولایت مازندران قریب بود. علی هذا در عمارت و آبادانی و وسعت او کوشید و دیوان خانه و حرم خانه و خلوات در آنجا بنیاد کرد. چون کار دولت وی قوامی گرفت و از کار سلطان قاجار و آزاد افغان خاطر آسوده کرد و ملک خراسان با اولاد نادر شاه افشار باز گذاشت به ولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت طهران را به غفورخان محول کرد.

و چون غفور در وبای طهران بمرد، طاهر خان زند به ایالت طهران مأمور شد؛ و در این ایام که خاقان گیتی ستان قاجار، علی مرادخان را از طهران فرار داد و در مورچه خورت بمرد، هنوز اهالی طهران مطاوع و متابع نبودند، لهذا خاقان کشورگیر و شهریار بی نظیر بر سرداران جعفر خان تاخت و کار عراق را چنانکه لازم بود منتظم ساخت، و مجنون خان پازوکی را که مردی عاقل و زکی بود به محاصره و تسخیر

۱. شاه طهماسب اول صفوی در ۹۶۱ هـ. ق بازاری در تهران و باروئی به دور شهر بنا نهاد، این بارو چهار (۴) دروازه و یک صد و چهارده برج داشت و هر برج نشان از یک سوره قرآن کریم و تعداد آنها به تعداد سوره های قرآن بود. مصالح ساختمانی برج و بارو از چال میدان و چال حصار تهیه شد و محلات چال حصار و چال میدان تهران به همین مناسبت نام گذاری شده است.

طهران مأمور فرمود.

و در ایامی که خاقان قاجار در حوالی عراق بود و کار دولت زندیه فتور تمام یافت و جعفر خان از اصفهان به شیراز شتافت، مجنون خان پازوکی طهران را مفتوح کرد و به حضرت اقدس اعلی معروض داشت. و آن حضرت در تاریخ مذکوره به طهران آمده طهران را تصرف فرمود و در آن شهر قصد توقف نمود. و مجنون خان پازوکی که باعث این خدمت شده بود مورد التفات بی غایات خاطر خطیر حضرت اقدس شهریار گردید و مهدی خان بن محمد خان سوادکوهی حاکم سابقه مازندران و محمود خان و علی نقی خان که در ایام غلبه لشکر زندیه از شهریار قاجار بگسسته و به آن دولت پیوسته بودند به سبب سست عهدی و ناجوانمردی از حلیه بصر عری و از هواخواهی زندیه بری شدند و محمدخان طهرانی به قتل آمد^۱ و جمعی از اعیان طهران را مثله کردند.

و بر حسب امر خاقان گیتی ستان سرکار نواب مستطاب جهانبانی یعنی فتح علی خان ملقب به باباخان و حسین قلی خان ثانی و مهدعلیا و رضاخان و حاجی رضا خان قاجار و تمامت عمال و ضباط مازندران به شوق و شعف بی کران به حضور حضرت خاقان گیتی ستان آمدند و مورد عنایات بی غایات شهریار باذل عادل صاحبقران قاجار شدند. مصطفی قلی خان قاجار که مادرش از طایفه دولو بود و بعد از رفتن برادر اکبر خود مرتضی قلی خان به بلاد روس از التفات حضرت آقا محمد خان قاجار مایوس بود در نهانی با یک لک سردار ایکدریموت همانا سازشی و او را نوازشی کرده بود و در حدود استرآباد افسادی می نمود به توسط برادر خردمند جعفر قلی خان استیمان و اطمینان یافته ندامت حاصل کرده و به اطاعت اندر آمده

۱. در حمله اول آقا محمد خان قاجار به قصد فتح تهران، غفورخان تهرانی حاکم بود و در ایام محاصره، وبا و طاعون در شهر و اردوی خان قاجار بیداد می کرد. خان قاجار دست از محاصره کشید، به چشمه علی دامغان رفت، غفورخان تهرانی در وبای تهران مُرد و برادرزاده اش محمدخان تهرانی جانشین او شد. زمانی که طاهرخان زند به حکومت اصفهان و عراق عجم منصوب شد بر محمدخان تهرانی برتری یافت ولی طاهرخان هیچ گاه حاکم تهران نبود. در ایام محاصره تهران و فتح آن به دست مجنون خان پازوکی، محمدخان تهرانی حاکم تهران که مردانه پایداری کرده بود اسپر شد و خاقان قاجار به پاس پایداری مردانه محمدخان تهرانی که دشمن او بود رشته حیاتش را بگسست.

با کوچ به بارفروش [۸۲] تحویل جست. و در ایام غیبت موبک فیروزی کوکب شهر یاری ابوالقاسم هزار جریبی چهار- دانگه یک صد (۱۰۰) نفر تفنگچی برداشته بی خبر به ساری رفته ساری را تسخیر کرد، بعد از آن مغلوب گردیده جمعی از تابعینش گرفتار و به قتل رسیدند و خود نیز در آمل گرفتار شده به جزای عمل رسید.

و حضرت شهریار قاجار به عمارت طهران حکم داد و آن شهر شهر را به ملاحظه قرب جوار به مازندران و استرآباد دارالملک خود ساخت و در آبادی آن کوشید و بعد از خرابی و ویرانی دیگر باره خلعت و شرف و آبادانی پوشید.

در بیان مراجعت جعفر خان زند از شیراز به اصفهان و قتل باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان و تسخیر شهر و عزیمت عراق

جعفر خان زند دیگر باره از فارسیان و الوار اجتماعی کرده با بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس بر سر اصفهان آمده، باقرخان خراسکانی در قلعه طبرک متحصن شده، آخر گرفتار گردیده به قتل آمد، و جعفر خان را هوای گیتی ستانی در سر افتاده، علی قلی خان کازرونی را با سه چهار هزار (۳۰۰۰ - ۴۰۰۰) کس روانه کاشان و قم نموده، خود عازم گلپایگان شده.

مناشیر قضا نظیر قدر تأثیر به خسرو خان حاکم سنندج و کردستان مرقوم شد که به مدافعه جعفر خان پردازد و هکذا به محمد حسین خان قراگوزلو و خوانین گروس و علی خان خمسه ای و سرکردگان خلیج و بیات ارقام صادر شد که به مقابله جعفر خان پرداخته کار او را تمام کنند. والی و سرکردگان مذکوره در همدان با جعفر خان رزمی سخت کردند و در دوم روز محاربه شکست بر سپاه علی خان خمسه ای و محمد حسین خان قراگوزلو در افتاده متزلزل شدند. سپاه کردستان و والی سنندج چون کوه ثابت از جای بجنیدند و روی به رزم آورده هزیمت در سپاه جعفر خان در انداختند و جمعی را از فارسیان قتل نمودند.

جعفرخان که مردی قوی هیکل و بزرگ جثه بود، ثبات خود را در سنگر مصلحت دیده به سنگر گریخت و چون کشتی طوفان دیده از بیم غرق در ساحل سنگر لنگر انداخت، مبارزان ظفر پناه گِردِ سنگر را خندق آسا فرو گرفتند و محاصره کردند و جماعتی از ارباب شجاعت داخل سنگر شدند، جعفر خان عرصه بر خود تنگ دیده یک جانب سنگر را گشاده با قامت همچو عرعر بر مرکبی تیزرو مانند باد صرصر بر نشسته از همدان به یک ایلغار وارد شهر اصفهان شد و دل در برش از طپش برآسود. اساس و اسباب سلطنت او در سنگر همدان به تصرف سپاهیان منصور در افتاد و هر آنچه قابل حضور اشرف اعلی بود با گرفتاران و سران ارسال دارالسلطنه طهران کردند.

حاجی علی قلی خان کازرونی که به حدود کاشان آمده بودند نیز از خبر این هزیمت راه فرار برگرفته به اصفهان و فارس عزیمت کرد و عبدالرزاق خان کاشانی از جانب کارگزاران دربار سلطانی در حکومت کاشان استقلال یافت.

و جعفر خان زند که شکم خواری بود تنومند، روزی چند در اصفهان داد دل را از اطعمه و اشربه گرفته در هر روزی پنج من حلیم به کار بردی و علاوه بر آن نیز چندین مرغ کباب تنقلاً خوردی، زور و قوت جسمانی به مرتبه اعلی بود به پنجه پنجه آهنین می تافت و به شمشیر شتر را با پالان می برید، ولی جلادت سواری و جرأت ثبات و پایداری در برابر جیوش دریا خروش حضرت شهریارى نداشت، به محض استماع قرب جوار شهریار قاجار از ده (۱۰) منزل فاصله بی مقاله کالبرق الخاطف و الريح العاصف فرار می گزید.

مع هذا اهالی فارس سالها در دولت ملوک زندیه به عزت و راحت تعیش کرده بودند، به قدر قوه در تقویت دولت او می کوشیدند و در پای علم او می جوشیدند. و در این اوقات نیز به جبر آن کسر و اصلاح آن فساد ساعی و اجتماعی حشم و احتشاد خدم او را از رعایا و برایا جاهد و راعی بودند.

آقا محمد خان قاجار

در بیان جلوس سعادت مأنوس
حضرت شهریار قاجار و خاقان کامکار
ابوالسیف و الفتح و الظفر آقا محمد خان
بن سلطان سعید شهید محمد حسن خان بن
فتح علی خان قاجار قوینلو

در نوروز فیروز سال خبیریت مآل یکهزار و دویست هجری نبوی (۱۲۰۰ هـ / ۱۷۸۶ م) که عید سعید در یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی واقع بود، حضرت سلطان گیتی ستان و شهریار نصرت نشان آقا محمد خان قاجار قوینلو در دارالسلطنه طهران بر اریکه جهانبانی و مسند سلطانی جلوس فرمود و سکه و خطبه موروثی قدیم از نورونقی جدید گرفت، شاهزادگان و امیران و خوانین و بزرگان ایران به زمین بوس حضور جلالت مأنوس مفتخر و سرافراز شدند و از خلعت و منصب و حکومت و سالاری و سرداری هر یک مورد عنایات و مشمول تفقدات شاهانه آمدند، به کمرهای زرین و شمشیرهای مرصع مخلع گردیدند.

رضاخان قاجار قوینلو بیگلربیگی استرآباد و گرگان و حافظ ثغور خراسان گردید، محمد حسین خان قوینلو به ایالت و حکومت مازندران مفتخر شد، قاسم خان دولوی قاجار با هزار (۱۰۰۰) نفر تفنگچی مازندرانی به کورتوالی دارالسلطنه طهران منصوب گشت، و میرزا محمد خان [۸۳] قاجار دولو به امارت و ایالت قزوین مامور آمد.

و در این اثنا معروض شد که جعفرخان زند با سپاهی بی شمار از عراقی و فارسی و الوار عزیمت قصبه قمشه و سمیرم عراق کرده و صدمات گذشته را بر طاق نسیان گذاشته، لهذا خسرو کشورگیر ملک ستان حضرت اقدس آقا محمد خان، نواب بابا خان

جهانبانی سَمی جد امجد خود فتح علی خان را در طهران به نیابت سلطنت منصوب و گروهی را به خدمتش مامور فرموده به نفس نفیس به مدافعه جعفر خان زند نهضت نمود، با مواکبی به اعداد کواکب در هفدهم شهر رجب از راه فراهان عازم صفهان شد.

اهالی قلعه میغان از خدمتگزاری نزل و علوفه سپاه نصرت پناه پادشاه قاجار تهاون جسته، در پس دیوار خودداری نشسته، به اشارت با بشارت سلطانی، غازیان رکاب به هدم بنیان قلعه میغان شتاب کرده، از صرصر حمله سپاهیان، زاغان سپاه میغان بالمره راه فرار و انکسار پیمودند و میغان با خاک تیره برابر شد، از آنجا به قلعه دهق رفتند و دهق را نیز به وهق عزم به کمند اطاعت در آوردند.

چون خبر وصول موکب نصرت کوکب شهریار قاجار به دهق به جعفر خان رسید، رخسار دولت و حشمتش را کلف و بهق فرو گرفت، قوت ماسکه او زایل گردید و تیزاتیز از اصفهان به شیراز روی گریز نهاده تا دروازه شیراز گوش بر آوازه الفرار بود.

بیت

چگونه چخند خیره با باد گرد کسی پنبه را جفت آتش نکرد
پادشاه قاجار با جیش خونخوار راه اصفهان برگرفته مظفر و منصور وارد شهر
مذکور گردید، اعظم و اکابر و افاحم و اصاغر و علما و فضلا و سادات و قادات آن
شهر سراسر به زمین بوس شهریاری مفتخر و مباهی شدند و اظهار جان نثاری و
خدمتگزاری و شکرگوئی و تهنیت رانی کردند.

چون هوای آن ولایت به گرمی مایل بود، پس از اندک توقف نواب همایون
شهریاری سپهدار و برادر جلالت شعار جلادت کردار خود جعفرقلی خان را با شش
هزار (۶۰۰۰) مبارز جزار در اصفهان گذاشته لوای عزیمت به جانب چمن سنگباران
برافراشت.